



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله علمی و پژوهشی

## پین

سرشار از موفقیت بیش از ۲۰ عنوان کتاب و تعداد بیشتری از مجموعه اشعار وی منتشر شد. او هم اکنون علاوه بر نوشتن شعر و نثر برای کودکان و بزرگسالان، به انتشار شعر و نمایشنامه‌های رادیویی می‌پردازد. از این گذشته او در زمینه پروژه‌های ادبی اینترنت نیز فعالیت پی‌گیر دارد.

**جنگ عجیب** یکی از اثرات پر سر و صدا و موفقیت آمیز وی به بیش از ۲۵ زبان زنده دنیا ترجمه شده است.

### قابیل‌های زمان\*

شاید برای اینکه حق مطلب در مورد مجموعه داستان تمثیلی مارتین آور

مارتین آور (Martin Auer) در تاریخ ۱۹۵۱/۱/۱۴ در وین اتریش متولد شد. پس از آغاز تحصیلات پایه در رشته زبان و ادبیات، تاریخ آلمان و اصول ترجمه به فعالیت در تئاتر پرداخت. به مدت هفت سال به کار بازیگری، موسیقی و نمایشنامه نویسی و تئاتر اشتغال داشت. علاوه بر این او بنیان‌گذار یک گروه موسیقی شد و در آن به عنوان یک ترانه‌سرای ماهر فعالیت می‌کرد و هنر خود را در این زمینه در جشن تولد بچه‌ها به نمایش می‌گذاشت. او همچنین به عنوان یک نویسنده توانا برای تبلیغات و مراکز و مؤسسات ارتباط جمعی مطرح بود و برای روزنامه‌های گوناگون مقاله می‌نوشت.

در سال ۱۹۸۶ اولین کتاب او برای کودکان منتشر شد. سال‌های



عدن از آلهامی بنا، فرشته مهربانی

باغ عدن به کار و فعالیت بپردازد و بالطبع رنج و عذاب ناشی از آن را متحمل شود.

افزون بر گرفتار زندگی خاکی و اسیر تن شدن، که نتیجه وسوسه‌های شیطان و راه یافتن به باغ بهشت و فریب دادن حوا و بنا به تعبیری که از اسطوره می‌شود - فریب آدم توسط حوا بود - نتیجه روند مذکور، پیوند میان آدم و حوا بود. میوه این ازدواج هابیل و قابیل هستند؛ هابیل نماد نیمه معصوم و خوب انسان پیش از هبوط و قابیل نماد نیمه خبیث و شرور انسان پس از سقوط است و همان طور که همگی می‌دانیم نخستین برادرکشی و خشونت در تاریخ انسان را قابیل آغاز نمود. حال با گذشت میلیون‌ها سال از آن زمان، با نگاهی به اوضاع و

نویسنده آلمانی جنگ عجیب ادا شود، باید با زبان تصویر، موتیف، نماد و اسطوره آغاز کرد. یعنی اسطوره هبوط انسان و عواقب بلاواسطه آن. اسطوره هبوط انسان، اسطوره‌ای است که بخش اعظم ادبیات غرب بر محور آن بنا شده است. این اسطوره مربوط به زمان پیش از سقوط است که خداوند انسان را آفرید و او را در باغ تمدن سکنا داد و تمامی مواهب طبیعی را در اختیار وی قرار داد و فقط یک محدودیت برای او قائل شد که از درخت سیبی به نام «درخت دانش» و خوردن میوه آن احتراز کند. انسان از این فرمان سرپیچی کرد، از سیب این درخت خورد و مورد غضب پروردگار قرار گرفت، از باغ بهشت رانده شد و به زمین خاکی گرفتار آمد که در آن وی محکوم بود به جای رفاه و امنیت

احوال زمانه ما از دوران مدرن تا پسامدرن شاهد چیزی جز تکرار و تشدید فجیع همان قصه در زندگی بشری نیستیم. نمود این خشونت و برادرکشی که به شکل جنگ‌های خانمان سوز گریبان انسان را تا به امروز گرفته و منجر به نسل‌کشی‌ها، نابودی دست‌آورد‌های زندگی اجتماعی و متمدن انسانی، نابودی تدریجی محیط زیست و تهدید انواع گوناگون بیماری‌های لاعلاج ناشی از آن شده است، موضوع تازه‌ای نیست و بارها و بارها در ادبیات جهان توسط اندیشمندان و دلسوختگان جامعه بشری مطرح شده تا بتوان این زنگ خطر را به گوش جهانیان برسانند و به آنان نسبت به سقوط به ورطه این باتلاقی که هر روز انسان را بیشتر در خود می‌کشد، یعنی جنگ و خشونت، هشدار دهد. ولی چه سود که طلسم و جاذبه مسحورکننده علم و تکنولوژی گوش و چشم جهانیان را بسته است.

بدین سان است که نویسندگان به زبان‌های گوناگون همچنان به تلاش خود در بیداری انسان نوعی ادامه داده و تصویری از خشونت جهان انسانی پیش روی آنان قرار می‌دهند، باشد که در جایی اثر کند. به نظر می‌رسد ضرورت این هشدار برای نسل‌های کودک و نوجوان ما که باید به جهانی وارد شوند - که صدها بار خشن‌تر و آلوده‌تر از جهان نسل پیشین است - توسط نویسندگانی چون مارتین آور بیشتر احساس می‌شود و این نویسندگان رسالت خود را که باید چون وجدان بشریت عمل کنند از یاد نبرده‌اند.

با نگاهی سریع به داستان‌های مجموعه مارتین آور می‌توان متوجه شد که تمامی داستان‌های وی مبتنی بر مضمون خشونت و جنگ است که با زبانی ساده و گویا - که این سادگی خود جذابیتهای داستان‌ها بخشیده است - بیان شده است. تأکید وی بر قابیل وجود انسان است که با گرایش‌های سلطه‌جویانه و سوداگرانه در پی بهانه‌جویی‌های واهی و بی‌اساس و مضحک است تا پنجه بی‌رحم خود را بر قوم و ملتی افکنده و آن را به نابودی بکشانند. از همه جالب‌تر این پارادوکس است که چنگیزها، آتیلها، تیمورها و هیتلرهای زمان ما به بهانه‌جویی از جنگ و اشاعه صلح، به تحمیل فجیع‌ترین جنگ‌ها و خشونت بر دیگر اقوام مبادرت می‌ورزند که زمانی با فلاخن و منجنيق و نیزه و شمشیر و سپر صورت می‌گرفت و امروز با بمب، موشک، بمب‌های اتمی، خوشه‌ای، هیدروژنی و انواع و اقسام وسایل پیشرفته صورت می‌گیرد. مارتین آور، در داستان‌هایی ساده خواننده را با چهره‌هایی از این دست در قالب شخصیت‌هایی چون «فرمانده»، «کرن»، «گلایبی خوران» و «آلوخوران» و «این سویی‌ها» و غیره مطرح می‌کند.

در نتیجه داستان‌های نویسنده به شکل تمثیل‌هایی ارائه می‌شوند که قابیل‌های تاریخ بشریت را از ابتدای شکل‌گیری تاریخ بشر به نمایش می‌گذارند. به دلیل همین مضمون مندری این داستان‌ها، گاه نمی‌توان نام داستان بر برخی نوشته‌های مارتین آور گذاشت چون بیشتر به طرح (sketch) شبیه هستند. ولی با اشاره به چند نمونه از این طرح‌ها می‌توان دریافت که برخی نوشته‌های این مجموعه به صورت طرحی کوتاه با مضمون اصلی مواجه می‌شود و بعد همین طرح‌ها در داستان‌های بلندتر به داستانی تمثیلی تبدیل می‌شوند. مثلاً در اولین داستان، نویسنده به خیالبافی‌های مردمی می‌پردازد که برخی از این خیالبافی‌ها، که به خاطر آن سرزنش می‌شد، با اختراعات بعدی تحقق می‌یابند: زمانی این توهم

را در سر می‌پروراند که انسان بتواند «هزار کیلومتر دورتر را ببیند» و یا «درون شکم خود را ببیند» و یا بتواند «زیر آب نفس بکشد»، با اختراع تلویزیون، وسایل پزشکی و غواصی همه اینها امکان‌پذیر شد و اکنون او در فکر این است که «باید بتوان بدون جنگ و خونریزی زندگی کرد». در واقع نویسنده با پایان دادن «داستان اول» خود با این عبارت، مضمون کلی داستان‌ها را معرفی می‌کند و این قضیه را مطرح می‌کند که اگر انسان اراده کند این تصور هم - اگرچه اکنون توهمی بیش نیست - محقق خواهد شد.

در «داستان چهارم» با عنوان «ترس» با طرحی مواجه هستیم که مضمون آن در داستان‌های بلند بسط می‌یابد. در این طرح باز صدای فرد مظلونی را می‌شنویم که «چرا آنکه آنجاست چنین بدبینانه به من نگاه می‌کنند؟ آیا از من می‌ترسد؟» و بعد می‌گوید: «پس او می‌خواهد علیه من کاری انجام دهد. پس بهتر است من زودتر به سراغ او بروم. با این کار او دیگر نمی‌تواند کاری انجام دهد.» و در همان زمان صدای «آخ!!!» او را می‌شنویم که رقیب زودتر دست به کار شده و مشت‌های او می‌زند و



او می‌گوید: «من می‌دانستم که او می‌خواهد علیه من کاری انجام دهد!» در داستان پنجم به نام «و باز هم ترس» مجدداً، با یک طرح روبه‌رو هستیم تا یک داستان. در این طرح صدای یکی از رهبران جنگ افروز را می‌شنویم که با این عبارت آغاز می‌کند: «یک کشور صلح طلب هستیم و به هیچ کس حمله نمی‌کنیم، مگر اینکه مورد تجاوز قرار بگیریم.» ولی در دو جمله بعد به این نتیجه می‌رسد که هر کس خود را در مقابل ما تجهیز کند یعنی از ما می‌ترسد و قصد حمله به ما را دارد: «پس ما به هر کس که خود را برای دفاع آماده کند، حمله می‌کنیم.» عباراتی که امروزه با فشار تکمه تلویزیون و ظهور تصویر بر صحنه تلویزیون مکرراً می‌شنویم: تهدید ملل دیگر به حمله نظامی به جرم مجهز شدن علیه حملات احتمالی، به عبارت دیگر، «از خود دفاع نکنید و گرنه نابودتان

می‌کنیم».

داستان یازدهم به نام «خانواده فیل‌ها»، در قالب تمثیلی دیگر فیل کوچک «خانواده فیل‌ها» را می‌بینیم - که در مقابل فیل‌های بزرگ قرار می‌گیرند - و اعتراض خود را به درگیری و جنگ مطرح می‌کند که «نه! من حق دارم حرف بزنم. چون این جنگ به من هم آسیب می‌زند... اصلاً این جنگ چه سودی برای من دارد من به خانه و دارایی و زندگی دوستان و خویشاوندان کار ندارم. من به خود آنها بازی و تفریح و زندگی نیاز دارم». این صدا، صدای معترضین به جنگ است که با هیچ کس سرجنگ ندارند و دیگران آنان را به سوی جنگ سوق می‌دهند.

به عبارت دیگر، این طرح‌ها در بینابین داستان‌های بلندتر - که از ساختار داستانی، کنش یا طرح، شخصیت، مضمون و غیره برخوردار است - خواننده را برای داستان‌های بلندتر آماده می‌کند.

داستان «پسرک آبی» مضمون تضاد عشق و دوستی با جنگ و خشونت را مطرح می‌کند. پسرک خود قربانی خشونت است زیرا پدر و مادرش را در جنگ از دست داده است و «با تمام (اشک‌هایش) گریه (کرده)». اکنون ظاهراً تنها چیزی را که می‌شناسد اسلحه و خشونت است و به همین جهت اسلحه‌ای برای خود برمی‌گزیند که دوست او باشد چون در جنگ آموخته که به زور اسلحه همه چیز می‌توان به دست آورد غیر از عشق و دوستی. او سعی می‌کند از همین طریق به حیاتش ادامه دهد و حاضر نمی‌شود با هر موجود میرایی که اسلحه بر او کارگر است دوستی کند. پیرزنی که یک بار با همان زور اسلحه به او غذا داده به او می‌گوید فقط یک نفر هست که بر او اسلحه کارگر نیست و آن فرد نه بر روی زمین که در کره ماه زندگی می‌کند. پسرک به کره ماه می‌رود و درمی‌یابد که بر این فرد اسلحه کارگر نیست، نه به این خاطر که نامیراست، بلکه به این خاطر که در آنجا اسلحه‌ای وجود ندارد. وقتی پسرک اصرار می‌ورزد که می‌خواهد با این فرد - پیرمردی که از آن بالا زمین خاکی را با تلسکوپی مورد مطالعه قرار می‌دهد - زندگی کند، پیرمرد می‌گوید او نمی‌تواند با آن اسلحه آنجا بماند چون این اسلحه پیرمرد را خواهد کشت، بنابراین پسرک برای اینکه بتواند کسی را دوست بدارد و با او به حیاتی صلح‌آمیز و مسالمت‌آمیز ادامه دهد، اسلحه خود را از آن بالا به پایین پرتاب می‌کند و با پیرمرد به مشاهده مردم روی زمین می‌پردازد که به گفته پیرمرد قادر نیستند به خیلی چیزهایی ببرند که آنچه می‌خورند و استفاده می‌کنند از کجا به دست آنان رسیده است. در غیر این صورت شاید خیلی از جمله اعمال خشونت‌باری که بدان دست می‌زدند انجام نمی‌دادند. در داستان پیرمرد به مفهوم حرفش اشاره‌ای نمی‌کند ولی شاید به طور تلویحی به پسر می‌گوید که در سرزمینی که خشونت باشد عشق نیست و اگر مردم حرمت سرزمینی را داشتند که از دل آن قوت آنان می‌روید و از قلب معادن آن مایحتاج آنان فراهم می‌شود، آن را به ویرانی و نابودی نمی‌کشیدند و در آتش قهر و جنگ آن را به ویرانی بدل نمی‌کردند. پسرک با درک این حقیقت اسلحه را که زمانی دوست دائمی خود می‌پنداشت به دور می‌اندازد و اعمال زمینیان را به نظاره و قضاوت می‌نشیند.

داستان ششم «ساکنان عجیب سیاره هورتوس» داستانی تمثیلی است از فرایند تاریخ حیات انسان از ابتدا تا به امروز. روزی چهار قبیله در کنار هم با خوبی و صلح و صفا زندگی می‌کردند. ولی عده‌ای

جنگ طلب بحث غارت و جنگ را مطرح می‌کنند و از آن پس نقشه‌ها و تدابیر مختلف شکل می‌گیرد تا دو قبیله گلابی خواران و آلوخواران به همدیگر شبیخون بزنند. وقتی هم که قبایل به فکر صلح و مصالحه می‌افتند، کزن مانع می‌شود چون احساس می‌کند برقراری صلح به نفع او نیست. بنابراین با قبایل دیگر سیب‌خواران و تمشک‌خواران برای مقابله با قبیله مخاصم قرارداد می‌بندد و به آنها این احساس را می‌دهد که نیاز دارند خود را در مقابل دشمن سخت مسلح کنند. در این میان خانم Z و سایر زنان هستند که عواقب مخرب این گونه سیاست‌ها را تشخیص داده، به ترغیب دیگران به کار و احتراز از جنگ می‌پردازند. داستان به گونه‌ای بازتاب عینی سیاست‌های امروز جهان است که عده‌ای به اقتضای منافع خود درصدد جنگ افروزی برمی‌آیند.

داستان هشتم که بیشتر در قالب طرح‌ها می‌گنجد، کنایه از این واقعیت است که افرادی که در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند به رغم تفاوت‌های ظاهری، هر دو انسان هستند با اندام‌ها و پیکری مشابه. ولی وقتی به درک این واقعیت می‌رسند، که دیگر دیر شده و در مبارزه، یکدیگر را از پا درآورده‌اند.

داستان نهم نیز مانند هر کدام از داستان‌های دیگر به نظر می‌رسد به شکلی جنبه‌هایی از شخصیت انسانی را به نمایش بگذارد. داستان اربابی که با عذاب برده‌اش می‌خواهد او را برای خود نگهدارد، ولی برده نیز دارای همان میل و گرایش‌های خشونت‌بار ارباب و میل به استثمارگری است: میل به سلطه جویی در وجود انسان فطری است چه ارباب و چه برده!

داستان دهم نیز تمثیلی دیگر از بهانه جویی اقوام برای جنگجویی به بهانه جلوگیری از جنگ و حملات دشمن خیالی است. این سویی‌ها و آن سویی‌ها تمثیلی از قدرت‌های متخاصم هستند که «این سویی‌ها» به بهانه جلوگیری از تجاوز، به دیگری این افترا را وارد می‌کنند که قصد تجاوز دارد - بسط همین مضمون در طرح‌های «ترس» و «باز هم ترس» را مشاهده کردیم. حتی تنها اسپیری که به دست «این سویی‌ها» می‌افتد یک غیر نظامی است که جنگ طلب نیست و در پی تهیه قوت و معاش خویش است: او در حال جمع‌آوری قارچ به اسارت گرفته می‌شود!

بهانه جویی‌های «این سویی‌ها» به سرکردگی شخصیتی دیکتاتور و جنگ‌طلبی ماجراجو به نام «فرماندار»، گاه چنان واهی، کودکانه و مضحک است که خواننده را به قهقهه وا می‌دارد. تلخی این طنز، بهانه جویی‌های امثال او را ملموس‌تر و شاخص‌تر می‌نماید به ویژه که در طول داستان توصیف جزء به جزء پرسه زدن بیهوده و بی‌هدف نیروهای اشغالگر این سویی‌ها و تحریک و ترغیب دیگران را به جنگ شاهد هستیم. در نهایت حتی مردم کشور «فرمانروای بزرگ» به او نامه‌ای می‌نویسند و از او می‌خواهند که از این جنگ و لشکرکشی بیهوده، پرهیز کند و بی‌هدف دست بردارد. ولی قبل از ترک آن سرزمین همه امکاناتی را که به حیات آتی این مردم مرتبط بود نابود می‌سازد. «جناب فرمانروا!» به راستی باورش شده که بدون وجود و حضور آنها در سرزمین آن سویی‌ها، مردم این سرزمین قادر به انجام هیچ کاری نیستند. بهانه‌ای که امروزه توسط بسیاری از قدرت‌های تجاوزگر و سلطه‌جو مطرح می‌شود که هدف از استعمار کشورها و ملل دیگر صرفاً صلاح و امنیت خود آن کشورها و ملل است! لحن کنایه‌آمیز این داستان، پژواک

انتقاد تلخ نویسندگان از سیاست‌های جنگ طلبانه کشورهای سلطه جو است .

داستان سوم به نام «سیاره هویج» از جامعه‌ای سخن می‌گوید که به چهار گروه زرنگ‌ها، پرکارها، کم کارها و تنبل‌ها تقسیم شده‌اند . ابتدا این گروه‌ها در صلح و صفا و با مسالمت زندگی می‌کردند و با تولید انواع هویج زندگی می‌گذراندند . ولی خیلی زرنگ‌ها به فکر افتادند که نباید اجازه دهند که دیگران از دسترنج آنان استفاده کنند و بعدها نیز پرکارها و کم کارها به خاطر وجود تنبل‌ها حاضر نشوند تولید خود را به خرمن اصلی ببرند . وقتی تنبل‌ها تصمیم به کار گرفتند، گروه‌های دیگر مدعی زمین شدند و حاضر به شریک شدن زمین با آنان نشدند .

به این ترتیب، خیلی زرنگ‌ها به «ثروتمندان» تبدیل شدند و فاصله طبقاتی بین گروه‌ها به وجود آمد و مسئله محافظت از املاک و حصار کشیدن دور زمین‌ها و حس مالکیت شدید ایجاد شد . وقتی همه خواستار بازگشت به وضعیت اول می‌شوند، زیرا بر این باورند که «سیر کردن شکم چند تنبل مفت خور آسان‌تر و با صرفه‌تر از معامله هویج و نگهداری و تعمیر نرده‌هاست»، «زرنگ‌ترها»، که حالا ثروتمندترین گروه هستند و مزه ثروت و مالکیت را چشیده‌اند، معتقدند که با این کار «تنبل و مفت خورها» تعدادشان افزایش می‌یابد و حاضر به بازگشت به سنت گذشته نیستند . دیگر گروه‌ها که هر کدام به شکلی به فکر حفظ منافع خویش هستند، حاضر نمی‌شوند هویج‌های خود را با دیگران شریک شوند و نرده‌هایشان را بردارند .

در موارد دیگر که پیشنهاد بازگشت به سنت گذشته مطرح می‌شد، دیگر این تنبل‌ها بودند، که چون به این شیوه زندگی عادت کرده بودند دیگر حاضر نبودند به رسم گذشته بازگردند چون می‌ترسیدند به این شکل از کار بیکار شوند و قادر به تأمین زندگی خویش نباشند .

به عبارت دیگر، همان گونه که ذکر شد، داستان با زبان و طرحی ساده ولی با کنایه و طنزی تلویحی، آلوده شدن انسان به حس مادی‌گرایی و مالکیت و گرفتار کار و دغدغه‌های زندگی روزمره شدن را که به صورت عادت درمی‌آید به نمایش می‌گذارد و داستان با این عبارت که «و به این ترتیب رسم جدید تا ابد ادامه یافت!» پایان می‌یابد . داستان هشتم به نام «جنگ و برزخ» تمثیل دیگری از دو قبیله کنفوس‌ها و موفرهاست که پس از جنگی خونین تصمیم می‌گیرند با هم مصالحه کرده و آرامش و صلح را بر سرزمین‌هایشان حکمفرما کنند . ولی فرمانده که باید پس از این صلح بازنشسته شود و از دور خارج شود، فریاد برمی‌آورد که آنها نیاز به یک ارتش قوی دارند تا به حیات خویش ادامه دهند و گرنه مورد حمله دیگران قرار خواهند گرفت . او از فرماندار می‌خواهد که به آنها پول بیشتری بدهد تا اسلحه‌ها و شمشیرهای بیشتری به آنها بدهد و فرماندار هم با این تصور که اگر چنین نکند و شمشیرهای بیشتری برای فروش نساند، نمی‌تواند هزینه تحصیل فرزندان را فراهم کند، به پیشنهاد فرمانده عمل می‌کند .

آهنگران هم با این که از جنگ بیزارند ولی احساس می‌کنند اگر کاری برای آنها وجود نداشته باشد از کار بیکار خواهند شد و نخواهند توانست مخارج خانواده را تأمین کنند و به این شکل جنگ آغاز می‌شود .

نیازی به توضیح نیست که این داستان تبلور عینی سیاست‌های امروزی ابرقدرت‌ها و قدرت‌هاست تا برای تضمین ثروت و سعادت خود

به تولید سلاح‌های مرگ‌آور پرداخته و باید بازاری برای فروش آن بیابند و در نتیجه کشورها و ملت‌ها را درگیر جنگ‌های خانمان سوز می‌کنند . داستان طولانی سیزدهم در این مجموعه، با این کنایه آغاز می‌شود که برخی برای جنگجویی و فداکردن جانانشان برای خاک سرزمین به دنیا آمده‌اند و از ابتدا چنین سرنوشتی بر پیشانی آنان نوشته شده است . سپس راوی با لحنی کاملاً حق به جانب وارد جزئیات فرایند آموزشی طولانی، سخت و ریاضت مدارانه خود می‌شود که چگونه در معبد و مدرسه‌ای مذهبی آموزش می‌بیند تا یک مرد بارآید . ولی آنچه مطالبه آمیز (ironic) است این واقعیت است که در معبد و در مکانی مذهبی راوی و دیگر هم مسلکان وی درس شفقت و انسانیت نمی‌آموزند بلکه خشونت را - با تلقین این نکته که زمانی آنان به رفاه و سعادت مطلق می‌رسند و بر دیگران چیره خواهند شد - یاد می‌گیرند . سپس راوی با لحنی غرورآمیز از کشورگشایی قبیله خود و نابودکردن قبایل دیگر و فرازونشیب‌های سیاسی که دچار آن می‌شوند، سخن می‌گوید . در نتیجه آنها که زمانی زندگی فقیرانه‌ای داشتند به قدرت و مکتب می‌رسند و او با همان لحن حق به جانب به این نکته اشاره می‌کند که طبیعی است که منافع این جنگ‌ها نصیب جنگجوها شود و کشاورزان و مردم فقیر سهم بسیار ناچیز و بی‌ارزشی از تصرفات نصیبشان می‌گردد . در این رهگذر نیز همواره این تلقین که آنان باید با خون خود خدایان را سیراب کنند تا بدانها برسند، به آنها نیرو بخشیده و سبب می‌شود با خونخواری به خشونت و قساوت خویش ادامه دهند و اینها همه در پرتو تعالیم مذهبی است به طوری که راوی روایت خود را با این عبارت به پایان می‌رساند که «اینجا کشیشی، با خنجری از سنگ سیاه ایستاده است». به نظر می‌رسد مارتین آور در این تمثیل اشاره‌ای به جنگ‌های صلیبی و مسیحی دارد و لحن بی‌تفاوت و بی‌اعتنای راوی در روایت، جا گذاشتن زنان و پیران در پیشروی در جنگ‌ها و سربریدن‌ها و اعدام‌ها، پارادوکس ارتکاب به این همه خونریزی و خشونت را توسط کسانی که مدعی ایمان هستند، پررنگ‌تر جلوه می‌دهد .

سرانجام داستان پانزدهم به نام «گزارش به انجمن سیارات منظومه شمسی» نیز داستانی است تمثیلی و طولانی از تاریخچه رخدادهایی که بر سیارات منظومه شمسی و به ویژه بر روی کره زمین به وقوع پیوسته است . موجودات این سیاره موجوداتی هستند که ادعای هوش و زرنگی می‌کنند ولی هنوز نتوانسته‌اند رفتار خود را «با یکدیگر هماهنگ کنند» نتیجه هوش و ذکاوت آنان غارت یکدیگر و ساخت تجهیزات است که سبب آلودگی محیط و ایجاد بیماری و وحشتناک شده است . در جنگ‌هایشان هر چه را که دستشان رسد نابود می‌کنند و هموعان خود را به فجیع‌ترین شکلی آزار می‌دهند . آنها همدیگر را متهم می‌کنند که طرف مقابل بد و اهریمنی است و آنان را وادار به جنگ و خونریزی کرده و یا در پی گروه سومی هستند که مسئولیت بروز اختلافات را به گردن وی بیندازند .

سپس راوی در گزارش خود به زمانی اشاره دارد - قبل از هبوط و ورود خشونت و برادر کشی به فرهنگ عمومی انسان - که انسان‌ها جنگ را نمی‌شناختند و در کمال صلح با یکدیگر زندگی می‌کردند و از همه مواهب طبیعی مشترک بهره می‌بردند . در آن زمان انسان بلند پرواز و جاه طلب نبود و زندگی را با قناعت و آرامش سپری می‌کرد . یعنی زمانی

که هنوز تمکن انسان محدود به رفع نیازهای اولیه بود.

با افزایش جمعیت و پیچیده‌تر شدن مایحتاج انسان‌ها و ساخت وسایل زینتی و تجملی، سلاقی تغییر کرد. ولی هنوز صلح و آرامش برقرار بود. کشاورزان و دامپروران و شکارچیان با مبادله اجناس خود روزگار می‌گذراندند. تا اینکه روزی یکی از شکارچیان به کشف مهمی نایل آمد؛ او دریافت که می‌توان اجناس دیگران را مالک شد بدون آنکه چیزی به آنان پرداخت. به این شکل دزدی و غارت در فرهنگ انسانی راه یافت. بدین سان شکارچیان جنگ به وجود آوردند و کشاورزان که همواره مورد هجوم آنان قرار می‌گرفتند، ناچار به عقد قراردادی با آنها شدند تا در ازاء محصولات کشاورزی بیشتر، شکارچیان از حمله به روستاهای آنان خودداری کنند. ولی در میان گروه شکارچیان نیز این رسم معمول شد که هر آنچه خوب و بهتر بود به حاکمان تعلق می‌گرفت و دیگران فقط متحمل سختی‌ها می‌شدند و حاصل زحمات آنان نصیب حاکمان می‌شد.

با قدرتمندتر شدن حاکمان برده‌داری رایج شد و بهره‌کشی از انسان‌ها در امپراتوری‌های یونان و روم باب شد، و چنین شد که قدرت برخی مستلزم نابودی و پایمال شدن دیگری بود و چنین شد که قایبل‌ها



غالب شدند و هابیل کشی و برادرکشی در فرهنگ انسانی رخنه کرد و همچنان ادامه یافت.

از طرف دیگر، داستان زندگی قبیله‌ای آرام و همراه با تفاهم و اتحاد را نشان می‌دهد که می‌توانستند هابیل‌وار در کنار هم زندگی کنند که در تضاد با زندگی متمکن و پیشرفته امروز است. همه چیز قانون و مراسم خاص خود را دارد و هیچ کس حق مداخله و اختلال در زندگی دیگران و به ویژه در نظم زندگی گروهی را ندارد. حتی اختلاف‌نظرها با مشارکت گروهی و با مسالمت برطرف شده و با شیوه‌ای صلح‌آمیز به همه چیز

آرامش و نظم می‌دهد. این داستان برخلاف داستان‌های دیگر، که فرآیند شکل‌گیری جنگ و اختلاف را دنبال می‌کند، الگویی از یک زندگی جمعی همراه با تفاهم را ارائه می‌دهد. این تفاهم در هماهنگی کامل با نعمت و محبت طبیعت است که فرزندان خویش را حمایت کرده و مایحتاجشان را تأمین می‌کند. از آنجا که، بنابه گفته نویسنده، داستان گزارشی است مستند، می‌تواند نمایانگر این واقعیت باشد که در جهان ما هنوز اقوامی هستند که با شیوه‌های سنتی خود زندگی صلح‌آمیزی در پیش گرفته‌اند چرا که انگیزه‌شان سودجویی و بهره‌وری نیست بلکه حفظ شئون خانواده و قبیله است. مارتین آور به این شکل بازگشت به حیات بدوی و قبیله‌ای را بر زندگی متمکن و پیشرفته ولی پرتنش و خشونت‌بار ترجیح می‌دهد.

راوی در پایان گزارش خود تنها راه چاره را کسب درکی عمیق می‌داند مبتنی بر اینکه آنها بفهمند «ثروت واقعی وقت گذاشتن برای نواختن موسیقی، برای رقصیدن، برای بازی کردن، برای شعر گفتن و قصه شنیدن، برای درد دل کردن و قصه گفتن و حتی برای ورزش کردن است و در یک کلام ثروت واقعی یعنی با خیال آسوده به زیباتر کردن زندگی پرداختن!» وی هشدار می‌دهد اگر چنین درکی به وجود نیاید، روزی خواهد رسید که سیاره نابود خواهد شد.

سخن کوتاه که مارتین آور در مجموعه داستان خود که دغدغه و مضمون اصلی آن اشاعه فرهنگ مخرب خشونت و جنگ است، همان مضمون را به زبان ساده و قابل درک پیش روی خواننده خود می‌گذارد که زمانی فیلسوف معروف قرن هفدهم توماس هابس (Hobbes) انگلیسی در اثر معروف خود به نام **لویاتان** (Leviathan) مطرح نمود مبنی بر گرایش فطری بشر به سلطه‌جویی و تجاوز. در آن زمان، بسیاری از دیدگاه بدبینانه وی نسبت به فطرت انسان انتقاد کردند. ولی تاریخ بشر و آنچه امروز شاهد آن هستیم حقانیت گفتار و اندیشه وی را به ثبوت می‌رساند: همان تاریخی که مارتین آور تمثیل وار و با زبانی قابل فهم تکرار می‌کند.

بدیهی است به علت تأکید خاص بر مضامین، داستان‌های مذکور مبتنی بر رخداد حوادث و لحن کنایه‌آمیز راوی در روایت این رخدادهاست. شخصیت‌ها از فردیت خاصی برخوردار نیستند و بیشتر به شکل دسته و گروه و یا به صورت نماینده یک تفکر و رفتار خاص مطرح می‌شوند زیرا این ویژگی تمثیل است که شخصیت‌ها تیپ (type) باشند و بُعدی کلی و جهان شمول داشته باشند و هر کدام تبلور جنبه‌هایی از شخصیت انسان نوعی باشند.

بنابراین به زبانی دیگر، باید دست به دعا برداریم تا پیشگویی مرد خیالباف از نخستین داستان این مجموعه به تحقق بپیوندد و دیگر جنگی در کره خاکی در نگیرد: قایبل‌ها مغلوب هابیل‌ها شوند تا شاید بشر باز، چون گذشته بسیار دور، روی آسایش و خوشبختی را ببیند و ملت‌ها و تمدن‌ها سرود صلح سردهندند!

#### پانویس:

\* مأخوذ از طرح پژوهشی ۸۱۰۴۱۲ مصوب حوزه معاونت پژوهشی دانشگاه اصفهان.